

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

پروانه قاسمی - جابر کلیبی
۰۷ فیبروری ۲۰۱۳

یادداشت:

این مطلب هر چند منتهی قبل به آدرس پورتال مواصلت نموده است، مگر به دو علت در نشر آن تأخیر صورت گرفت، نخست آن که در عین موضوع چندین مطلب دیگر نیز منتشر شده است و در ثانی ویراستاری آن وقت زیاد لازم داشت. اما بعد از آن که مطلع شدیم عده ای از کاسبکاران حرفه ئی سیاسی که با تأسف زادگاه شان افغانستان می باشد، به دوام برخورد های کاسبکارانه گذشته که زمانی آنها را به دامن این جنگ سالار و زمانی هم به دامن آن دیگری می انداخت، باز هم می خواهند عناصر ناآگاه را به دنبال خود در پروژه های امپریالیستی، آلوده و بدنام نمایند، قبل از آن که خود در مورد تحرکات امپریالیستی کنونی چیزی بنویسیم، نشر این مقاله را رویدست گرفتیم، امید هوشداری باشد برای افراد بی اطلاع تا در دام شیدان و کلاهبرداران سیاسی نیفتاده، نه خود را بدنام نمایند و نه هم آسیبی به میهن خونین پیکر ما وارد نمایند.

اداره پورتال AA-AA

"ایران تریبونال" و اپوزیسیون خارج از کشور

"ایران تریبونال" (از این پس تریبونال) در تاریخ ۱۸ تا ۲۲ جون ۲۰۱۲ در شهر لندن کار خود را آغاز کرد و در تاریخ ۲۵ تا ۲۷ اکتوبر جلسه های بعدی خود را در شهر لاهه هالند برگزار نمود که نتیجه آن صدور یک "توصیه" "موقت" بود که در زیر به آن خواهیم پرداخت. این "دادگاه" توسط برخی از زندانیان سیاسی سابق، خانواده هائی از قتل عام شدگان دهه ۶۰ و تعدادی فعال سیاسی "فرا خوانده" شده است و زیر نظر یک هیأت حقوقی ایرانی و خارجی^(۱) اداره می شود.

پیش از ورود به بحث اما، باید اذعان کرد که در مورد "ایران تریبونال" بیش از ارزش و اهمیت آن هیا هو به راه افتاده است. این رخداد نیز به راحتی می توانست مانند اقداماتی از این قبیل که در شرایط کنونی با توجه به تضادها و تنش های موجود که بیان بحران عمومی نظام سرمایه داری جهانی است و نمونه ها در این زمینه کم نیستند، بدون سر و صدا به سرانجام بی سرانجام خود برسد. تصور نمی کنم هیچ جریان سیاسی انقلابی مخالف تشدید بحران در جبهه ارتجاع و در این رابطه افشای گوشه هائی از ترور و سرکوب رژیم، هر چند سطحی و بی خاصیت از قبیل "توصیه" آخرین جلسه تریبونال در لاهه، باشد. از این رو، برخورد به رخدادهائی از این قبیل اگر در چارچوب یک ستراتژی انقلابی ضد سرمایه داری و علیه نظام جمهوری اسلامی انجام نگیرد، دفاع از رژیم اسلامی تلقی می شود. مسأله ای که در مورد برخی جریانات سیاسی چپ ایرانی و خارجی که در مقابل تهدیدهای نظامی، فشارهای اقتصادی و سیاسی،

برنامه هسته‌ئی رژیم و...، علیه جمهوری اسلامی، به دفاع از این رژیم ضد مردمی پرداخته اند، صدق می‌کند. مشکل این جریانات تنها مشکل امروز آنها نیست، از همان اوان به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی چنین انحرافات در بخش‌های قابل توجهی از سازمان‌های مدعی کمونیسم در ایران و کشورهای اروپائی وجود داشته که سعی می‌کنیم در زیر به علل آن بپردازیم.

اما دلیل پرداختن به تریبونال در این ابعاد وسیع را ابتداء باید عکس‌العملی در مقابل تبلیغات سرسام آور و غلو آمیزی که مدافعان تریبونال برای جا انداختن آن در افکار عمومی برپا ساختند، به حساب آورد. آنها از همان ابتداء، با دادن عنوان‌هایی چون "دادگاه مردمی"، "فراتر از تریبونال راسل"، "دست آورد بزرگ جهانی" و شعارهای بی‌اساسی از این قبیل، سعی کردند با عرضه کردن تصویری غیر واقعی از تریبونال، آن را در افکار عمومی ایرانیان جا بیندازند. سایت‌ها، رادیوها، تلویزیون‌ها و مصاحبه‌گران رفرمیست و جریانات و افراد پنهان شده در پوشش چپ و کمونیسم نیز که همواره به دنبال فرصتی برای افتادن به دنبال این یا آن جناح بورژوازی و وابستگان به قدرت‌های امپریالیستی هستند، در خدمت این تبلیغات قرار گرفتند.

آخرین "تاکتیک" گردانندگان تریبونال تشکیل جلسه آن در شهر لاهه است. انتخاب شهر لاهه هم بدون محاسبه نبود، زیرا لاهه محل "دیوان بین‌المللی" است که به دعوای بین کشورهای مختلف و نیز جرائم جنگی علیه بشریت رسیدگی می‌کند. آنها این شهر را از این لحاظ انتخاب کردند تا این طور تداعی شود که گویا تریبونال نیز در ارتباط با "دادگاه لاهه" است و به این ترتیب "وجهه" آن در افکار عمومی بالا رود.

ما با چنین شیوه‌های تاکتیکی بسیار نازل مدافعان تریبونال از همان آغاز مواجه هستیم. این رفتار و کردار ناشیانه مدافعان تریبونال در واقع دهن کجی آشکاری بود به شعور و شناخت چپ از تاکتیک‌ها و عوام‌فریبی‌های دستگاه‌های امپریالیستی! در یک کلام، تبلیغات بازاری و موضع‌گیری‌های پر از ریا و تزویرمدافعان تریبونال که همواره چیزی برای پنهان کردن دارند، برای اپوزیسیون چپ که از ماهیت چنین اقداماتی آگاه است، یک دهن کجی واقعی بود و ناگزیر برخورد به تریبونال را در این وسعت بیسابقه دامن زد.

البته این به این معنا نیست که همه کسان و جریاناتی که در مقابل تریبونال موضع گرفتند، درکی یکسان از این مسأله داشته و لزوماً دارای موضعی انقلابی و ضد سرمایه‌داری در این زمینه می‌باشند. چه بسا رقابت‌ها و اختلاف‌های درون‌گروهی می‌تواند انگیزه برخی از مخالفان تریبونال باشد، ولی این همه مسأله نیست.

به هر رو، افشای سیاست و نشان دادن ماهیت واقعی گردانندگان تریبونال باعث شد تا آنها نتوانند این دادگاه را به عنوان دادگاهی "مردمی" به اپوزیسیون چپ حُفته کنند. هرچه زمان بیشتر می‌گذرد هویت اداره‌کنندگان و اهداف واقعی تریبونال و این که این صداها و تبلیغات توسط چه کسانی با کدام اهداف و در چه شرایط بین‌المللی بلند شده اند، نیز روشن‌تر می‌شود. همه اسناد و مدارکی که تاکنون در باره این تریبونال منتشر شده، به ویژه آخرین نتایج، یا به زبان برگزارکنندگان آن "توصیه‌های" موقتی؟! که در شهر لاهه اعلام شد به خوبی نشان می‌دهند که خلاف تبلیغات سرسام‌آوری که در مورد آن به پا شد، این تریبونال تفاوت‌چندانی با مراجعی از قبیل حقوق بشر و کمیسیون‌های بوروکراتیک دیگر که در واقع فاقد جنبه‌اجرائی یا دقیق‌تر، نمایشی‌اند، ندارد. به این ترتیب، تریبونال را می‌توان در ردیف برنامه‌هایی از قبیل تحریم‌های اقتصادی، هیاو بر سر برنامه‌آمی جمهوری اسلامی، تهدیدهای نظامی، بسیج جریانات بورژوائی از قبیل سلطنت‌طلبان، مجاهدین خلق و جریانات ناسیونالیستی و راست‌طی‌جلساتی در استکهلم، بروکسل، واشنگتن و...، قرار داد که هدف آنها تحت فشار قرار دادن جمهوری اسلامی برای نفوذ بیشتر قدرت‌های امپریالیستی در ایران است. تریبونال را باید در همین حد و نه بیشتر، ارزیابی نمود. حتا ارزش سیاسی و حقوقی آن از افشاگری علیه جمهوری اسلامی که توسط ارگان‌های حقوقی بین‌المللی انجام می‌گیرد، به مراتب کمتر است. در حقیقت،

پدیده هائی از قبیل تریبونال در شرایطی جریان می یابند که بحران ساختاری نظام امپریالیستی، تناقضات و تضادهای درونی آن را تشدید کرده و قدرت های جهانی در تداوم چنین وضعیتی، بحرانی را با بحران دیگری پاسخ می دهند. در این میان آنچه به جمهوری اسلامی، به عنوان عنصری از این نظام مربوط می شود این است که هر قدرت امپریالیستی می کوشد با شیوه های معینی منافع خود را در ایران حفظ و یا بسط دهد. اختلاف یا دقیق تر، رقابت میان امریکا و متحدانش در اروپا با چین و روسیه بر سر چگونگی برخورد با جمهوری اسلامی، بازتاب این وضعیت است.

بنا بر این در این که این تریبونال توسط افراد و جریانهای هدایت می شود که در همسویی کامل با سیاست های امپریالیستی قرار دارند، دیگر نباید شک و تردیدی وجود داشته باشد. کسانی هم که در این زمینه، علی رغم این همه اسناد و مدارک و از این مهمتر تجربه های تلخ تاریخی در این زمینه، هنوز خود را به بد فهمی می زنند و صریحاً از تریبونال به دفاع برمی خیزند، حساب دیگری باز کرده اند.

از این رو، تریبونال به خودی خود برای اپوزیسیون چپ انقلابی فاقد اهمیت است، اما آنچه در این میان برای نیروهای انقلابی اهمیت دارد این است که روند تریبونال موجب گردید تا رفرمیسم پنهان شده در پشت ظاهر چپ و اتیکت کمونیستی برخی افراد و جریانهای سیاسی که در آن شرکت کردند و از آن به دفاع برخاستند، بیش از پیش عریان تر به نمایش درآید. به این ترتیب رخداد تریبونال و بحث های دامن زده شده در اطراف آن، تجزیه در اپوزیسیون چپ را تسریع کرده است که نتیجه آن صف بندی جدیدی در این طیف می باشد. این مطلب را در ادامه پی خواهیم گرفت، اما ابتداء ببینیم "دست آورد تاریخی"؟! تریبونال که این همه مورد تحسین مدافعان آن قرار گرفته است، چیست؟

تریبونال در آخرین جلسه خود، در شهر لاهه، در هلند "توصیه" می کند(جالب است که تریبونال خلاف دادگاه های معمولی، حکم صادر نمی کند بلکه تنها "توصیه" می کند و تازه همین توصیه را هم به طور "موقتی" اعلام می نماید؟!):

"۱- جمهوری اسلامی به عنوان مقام اولیه بزرگترین مسئولیت را در بررسی این جنایت و محاکمه عاملین این جنایتها دارد."

۲- شورای حقوق بشر سازمان ملل یک کمیسیون تحقیق به عنوان گزارشگر ویژه برای بررسی این جنایات ایجاد کند.
۳- سازمان همکاری اسلامی، دستور دهد تا یک کمیسیون دائمی و مستقلی را ایجاد نماید که به تعیین این موارد نقض موضوع حقوق بشر اولیه پرداخته و به مطالعه و پژوهش حول آن بپردازد.

۴- دولت ها تعهدات خود تحت قوانین بین المللی، از جمله ایجاد حوزه های قضائی برای پیگیری و پاسخگویی قضائی مرتکبین فردی، به جرم جنایت علیه بشریت، را اجراء کنند.

۵- جامعه مدنی به طور کامل از یافته های این تریبونال حمایت کرده و آن را دنبال کنند.^(۱) (تأکید ها از ج.ک است) این "توصیه"، به ویژه بند ۱ و بند ۳ آن به خوبی نشان می دهد که تریبونال در چارچوب سیاست کشورهای امپریالیستی حرکت می کند. آنچه که در این توصیه ها آمده در واقع چیزی نیست جز نظر کشورهای امپریالیستی در مورد جمهوری اسلامی که همواره در مصوبات ارگان های رسمی حقوقی بین المللی انعکاس یافته و سالهاست علیه جمهوری اسلامی، بدون کمترین نتیجه ای، صادر می شود.

جالب است که تریبونال، به جمهوری اسلامی، "به عنوان مقام اولیه"، "بزرگترین مسئولیت را در بررسی این جنایت و محاکمه عاملین این جنایتها" می دهد و در واقع از جنایت کار می خواهد، خود به جنایت خویش رسیدگی کند؟! به همین ترتیب، از سازمان همکاری اسلامی (شورای همکاری خلیج فارس) که یک سازمان ارتجاعی و متشکل از دولت های عرب خلیج فارس که وابستگی آنها به امپریالیسم عیان است، می خواهد کمیسیونی "دائمی و مستقل" برای "تعیین (...)" موارد نقض حقوق بشر (...)" و مطالعه و پژوهش حول آن "تشکیل دهد"؟!!

"توصیه" تریبونال نه تنها توهین بزرگی به زندانیان سیاسی و همه مبارزانی است که برای آزادی و رهائی جامعه از زیر سلطه رژیم درنده خوی و رذالت پیشه که در تاریخ نمونه است، جان باختند بلکه شرکت تعدادی زندانی سیاسی در این تریبونال، ضربه جبران ناپذیری به اعتبار و حیثیت زندانیان سیاسی نیز می باشد.

پرسیدنی است که این "توصیه" در کجا و توسط چه کسانی تهیه و تنظیم شده است؟ آیا همه شرکت کنندگان ایرانی در تریبونال در مورد این توصیه ها آگاهی داشته و با آنها موافق بوده اند؟ اگر چنین باشد وای به حال اپوزیسیونی که تازه جریانات و افراد "چپ" آن، آنهایی باشند که در این تریبونال به عنوان زندانی سیاسی سابق و خانواده قتل عام شدگان شرکت کرده اند! آیا چنین "توصیه" ای می تواند- آنطور که مدافعان آن در گزارش از آخرین جلسه ادعا کرده اند، موجب "جاری" شدن "اشک شوق در چشمان جمعیت بیش از دویست و پنجا نفری حاضر در سالون" گردد؟!

همه اسناد و مدارکی که تاکنون در باره این تریبونال منتشر شده، به ویژه "توصیه" آن که در بالا آمده است، به خوبی نشان می دهد که خلاف تبلیغات سرسام آوری که در مورد آن به پا شد، این تریبونال حتماً سطحی تر و بی معنی تر از مراجعی از قبیل حقوق بشر و کمیسیونهای بوروکراتیک دیگر که در واقع در چارچوب سیاست های بین المللی قدرت های امپریالیستی حرکت می کنند، می باشد. "توصیه" تریبونال را با قطعنامه "کمیته مجمع عمومی سازمان ملل" که به تازگی علیه جمهوری اسلامی به دلیل نقض حقوق بشر صادر شده و هم زمان، گزارش احمد شهید، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل در مورد "ادامه سیستماتیک و گسترده نقض حقوق بشر" و افزایش اعدام ها در ایران، وضعیت زندانیان سیاسی و ...، مقایسه کنید تا به نازل بودن آن پی ببرید. اگر قرار است در حد حقوق بشر امپریالیستی با جمهوری اسلامی مبارزه شود، نیازی به این همه جاروجنجال و افتادن به دنبال مهره های شناخته شده امپریالیسم نیست. خود آنها، از طریق ارگانهای حقوقی خویش این امر را انجام می دهند.

البته آخرین "توصیه" تریبونال پس از افشاء، از جانب مدافعان آن سانسور شده و مطالبی مخدوش و غیر واقعی تحت عنوان نتیجه تریبونال انتشار یافته و سپس همین مطالب هم از سایت تریبونال حذف شده است؟!!

بنا بر این، برپائی تریبونال که افشای بخشی از ترور و خفقان رژیم اسلامی^(۳) را به همراه دارد، به طور عمده در خدمت برنامه های "حقوق بشر" کشورهای امپریالیستی است. هیچ یک از این برنامه ها، رژیم جمهوری اسلامی را هدف نگرفته اند بلکه در عین حال که به این یا آن جنایت رژیم اشاره می کنند، ستراتژی آنها حفظ تمامیت جمهوری اسلامی است. چه کسی نمی داند که در شرایط کنونی، جمهوری اسلامی با سیاست های ضد انقلابی و سرکوب گرانه اش در داخل و عوامفریبی اش در خارج، کماکان بهترین یاری دهنده برنامه های امپریالیستی در منطقه و جهان است. اگر زمانی رژیم اسلامی در اثر رشد مبارزات توده های مردم متزلزل شود، آنوقت است که امپریالیست ها دخالت خواهند کرد تا از تحولات دموکراتیک و افتادن قدرت سیاسی به دست نیروهای انقلابی و توده های زحمت کش جلوگیری کنند. آلترناتیو اما در آن زمان نیز بدون تردید جناحی از خود هیأت حاکمه جمهوری اسلامی خواهد بود. این که بلندگوهای امپریالیستی، از صدای امریکا گرفته تا بی بی سی، افراد و جریانات "اصلاح" طلب حکومتی و اطرافیان آنها و نیز مشتی مرتجع از قبیل فرخ نگهدار، کشتگر، مجاهدین و ...، را اینهمه به صحنه می آورند و در نتیجه فضا را بر جریانات مترقی مخالف رژیم تنگتر می سازند، در این راستاست.

به هر رو، برنامه های امپریالیستها در مورد جمهوری اسلامی سالهاست که ادامه دارد و ما شاهد تغییری اساسی در تاکتیک های آنها نیستیم. شاید بتوان از این تریبونال، به عنوان فشار "حقوقی"، در کنار فشارهای دیگر علیه جمهوری اسلامی یاد کرد. از این رو شرکت افرادی چون پیام اخوان، جان کوپر، جفری نایس و ...، در تریبونال، تصادفی نیست.

در این که در میان این افراد، فعالان حقوق بشر نیز وجود دارد، حرفی نیست منتها درک آنها از حقوق بشر، آن درکی است که تاکنون توسط ارگانهای امپریالیستی و بر اساس منافع سرمایه داری جهانی به توده های مردم تحمیل شده است. ما نمونه آن را در یوگسلاوی دیدیم، مدت هاست در عراق و افغانستان می بینیم و اکنون تمام قد در لیبیا، سوریه، فلسطین و ... شاهد آن هستیم.

نقد تریونال از این زاویه نیست که بخشی از ترور و خفقان جمهوری اسلامی را، هر چند از نظر حقوقی و در محدودیت های سیاسی معینی، افشاء می کند. این به هر حال بیان رقابت ها و تناقضات درون نظام جهانی امپریالیستی است و چه بهتر که این وضعیت ادامه یابد و حتا شدت گیرد. تصور نمی کنیم مشکل منتقدان تریونال یا حد اقل نویسندگان این مقاله این جنبه تریونال باشد. البته نمونه هائی در اپوزیسیون چپ و مدعیان کمونیزم یافت می شود که در مخالفت با چنین برنامه هائی، عملاً به دفاع از جمهوری اسلامی می پردازند. این جریانات در واقع از نظر ماهوی تفاوتی با دسته اول، یعنی مدافعان تریونال ندارند، زیرا آنها نیز در خدمت یکی از جوانب تضاد درونی نظام امپریالیستی قرار می گیرند. بنا بر این مسأله اصلی بحث که دقیقاً توسط مدافعان تریونال مخدوش شده، سیاستی است که این تریونال در خدمت آن قرار دارد. این سیاست به نحو روشنی در نتیجه آخرین جلسه آن، در لاهه، تحت عنوان "توصیه" تبلور یافته است.

با توجه به این مطالب است که شرکت بخشی از نیروهای مدعی چپ در این برنامه برای ما اهمیت می یابد. این اولین بار است که چنین حرکتی نه تنها به طور علنی و با هیاهوی بسیار انجام می گیرد بلکه مدافعان و توجیه کنندگانی نیز در اپوزیسیون چپ دارد که در این راستا از هر وسیله ای استفاده می کنند.

ما امروز با افراد و جریاناتی روبه رو هستیم که اصول و پرنسپ های سیاسی اپوزیسیون چپ را زیر پا گذاشته و به همکاری با برخی جریانات امپریالیستی در غلتیده اند. تاکنون چنین پدیده هائی بیشتر در جریانات بورژوازی، جناحهای از خود رژی، سلطنت طلبان، مجاهدین خلق مشاهده می شد و بسیار هم طبیعی است، زیرا این جریانات ماهیتاً در یک اردوگاه قرار دارند. البته برخی گروه های به اصطلاح چپ نیز چندسالی است که از "خوان نعمت" مالی امپریالیستی ها برای پروژه های خود استفاده می کنند. آنها نیز در کنار جریاناتی که بالا اشاره شد قرار می گیرند. از این رو، شرکت افراد آنها در این تریونال تعجب آور نیست. در حقیقت شرکت در چنین تریونالی و دفاع از آن، یک انتخاب سیاسی است که تنها با گسست از اصول و موازین انقلابی میسر می شود. [تکیه از پورتال]

اگر تابه حال بخش هائی از اپوزیسیون چپ در رابطه با تاکتیک های ضد مردمی جناح هائی از حاکمیت جمهوری اسلامی به وسیله ای در خدمت آنها تبدیل شدند، اینک تاکتیک ها و سیاست های امپریالیستی است که بخش هائی از اپوزیسیون چپ را با خود می برد. این آن واقعیت دردناکی است که مربوط به اپوزیسیون می شود و باید نسبت به آن حساس بود. بدون تردید چنین حرکتی از جانب برخی افراد و جریانات منتسب به چپ تنها به پدیده تریونال محدود نخواهد شد و ابعاد فاجعه آمیز مهمتری خواهد یافت. مسأله تریونال تنها آغاز یک روند انحرافی در اپوزیسیون چپ است برای هموار کردن راه سازش و مصالحه، یا بهتر بگوئیم، در خدمت برنامه های ضد انقلابی امپریالیست ها قرار گرفتن!

البته در میان شرکت کنندگان در تریونال و مدافعان آن گرایش های سیاسی مختلفی وجود دارد که برخی از آنها چون مجاهدین مدت هاست که در چارچوب برنامه های امپریالیستی حرکت می کنند و برای این که در معادلات امپریالیستی به حساب آیند دست به هر عملی می زنند. در عین حال بودند و شاید هنوز هم باشند افراد و جریاناتی که به قول معروف در این روند بُر خورده اند و عجولانه، بدون اطلاع از ماهیت تریونال به آن پیوسته اند. این افراد و جریانات پس از روشن شدن قضایای پشت پرده تریونال، موضع گرفتند و از آن جدا شدند یا بعدها جدا خواهند شد.

حال برای جریاناتی که خواهان مبارزه ای جدی با رژیم اسلامی می باشند این سؤال مطرح است که با توجه به واقعیت های موجود و چشم اندازهای محتمل چه باید کرد و نیروهای انقلابی در این میان چه وظایفی دارند؟ عکس العمل آنها نسبت به رخدادهائی از قبیل تریبونال و اقدامات دیگر امپریالیستها در رابطه با جمهوری اسلامی چگونه باید باشد؟ و سرانجام "کمک" گرفتن از قدرت های امپریالیستی که مورد بحث برخی جریانات در اپوزیسیون است و جریاناتی در طیف چپ آن را توجیه می کنند، درست است؟

چپ و تاکتیک استفاده از تضاد در جبهه ارتجاع

تشدید بحران در اردوگاه امپریالیستی و جریان تریبونال بار دیگر مسأله استفاده نیروهای چپ و انقلابی از تضاد در اردوگاه ارتجاع را مطرح کرده است. چپ سنتی ایران اما به دلیل وجود ریشه های قوی رفرمیسم در جریانات باقی مانده از "کمینترن"^(۴)، همواره در برخورد طبقاتی و درپیش گرفتن یک سیاست انقلابی نسبت به این پدیده ناتوان بوده است. به جای استفاده از تضادها در اردوگاه امپریالیسم، برای سازماندهی نیروی خود و رشد مبارزه طبقاتی، همواره در خود تضادها حل شده و با حمایت از این یا آن جنبه تضاد، در خدمت تاکتیک های جناح معینی از ارتجاع قرار گرفته است. [تکیه از پورتال] تعداد زیادی از جریانات مدعی کمونیسم، از همان ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، در به اصطلاح مخالفت با امپریالیسم، به حمایت از حاکمیت اسلامی پرداختند، جنگ ایران و عراق آنها را به دنبال خمینی انداخت و برای کمک به رژیم گفتند باید تولید را بالا ببریم، در حمایت از اشغال سفارت امریکا توسط مزدوران اسلامی، مبارزه را تعطیل کردند، به دنبال رفسنجانی افتادند و از او "سردار سازندگی" ساختند، خاتمی را اصلاح طلب قلمداد کردند، اعطای جایزه امپریالیستی نوبل به خانم عبادی را تبریک گفتند و این اواخر اپوزیسیون دولتی موسوی-کروبی، چه بسا نیروهای به اصطلاح چپ و مدعی کمونیسم را از صحنه مبارزه برای آزادی و رهائی جامعه خارج نمود و آنها را تبدیل به اهرم هائی برای حفظ رژیم کرد و ...، این طومار سر دراز دارد...

علی رغم اهدافی که قدرت های امپریالیستی با تکیه بر چنین سیاست هائی نسبت به رژیم اسلامی تعقیب می کنند، از یک سو و تشدید اختلاف ها در میان جناح های حاکمیت اسلامی از سوی دیگر، در شرایط کنونی زمینه مناسبی برای اپوزیسیون چپ فراهم شده تا خود ابتکار عمل را به دست بگیرد و مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی را شدت ببخشد. دعوای و کشمکش های درون جبهه ارتجاع اصلی مبارزه اپوزیسیون انقلابی نیست. از این رو، به جای اختصاص نیروی اصلی خود در افشای این یا آن طرح امپریالیستی- که البته به جای خود مهم است- باید به سازماندهی نیروی خود به عنوان آلترناتیو در مقابل رژیم بپردازد و با بسیج افکار مترقی جهان (از این لحاظ "افکار مترقی"! زیرا به باور ما تنها نیروی جهانی که می تواند به توده های زحمت کش ایران کمک کند تا جامعه از یوغ نظام سرمایه داری رها شود، کارگران، روشنفکران مترقی و سازمانهای انقلابی در کشورهای متروپل امپریالیستی می باشند)، شرایط را برای ایجاد پشتوانه جهانی در حمایت از مبارزه توده های زحمت کش در جهت سرنگونی رژیم آماده سازد.

روشن تر بگوئیم، وظیفه نیروهای انقلابی پیش از پرداختن به رخداد هائی از این قبیل، استفاده از جو معینی است که در افکار عمومی جهان علیه جمهوری اسلامی - که در این میان تصادفاً تریبونال نقش چندانی ندارد! ایجاد شده است. چنین جوی که به دلایل مختلف علیه جمهوری اسلامی در افکار عمومی جهان مدت هاست ایجاد شده، علی رغم خواست امپریالیست ها، شرایط مناسبی برای نیروهای انقلابی فراهم کرده است. اپوزیسیون مترقی می تواند و باید به طور مستقل، با طرح مسایل و تحلیل های واقعی در مورد ایران، از یک طرف برنامه های ضد انقلابی امپریالیست ها و عوامل بورژوازی بومی را که برای حفظ و ادامه رژیم اسلامی و طبعاً ادامه دیکتاتوری و سرکوب در ایران است، افشاء و از طرف دیگر، برنامه و سیاست انقلابی خود را به عنوان تنها آلترناتیو در مقابل رژیم ضد مردمی حاکم بر

ایران، در میان افکار مترقی جهان مطرح سازد. در این روند است که نیروهای انقلابی می‌توانند رشد کرده تبدیل به آلترناتیو برای تغییرات اساسی در جامعه شوند. لازمه چنین امری اما فعال شدن نیروهای چپ انقلابی در جامعه و کوشش برای بسیج نیروی کارگران و زحمت‌کشان علیه تمامیت رژیم جمهوری اسلامی است.

از لنین تا مائو و همه جنبش‌های اجتماعی انقلابی همواره از این اصل دیالکتیکی "استفاده از تضادها و اختلاف‌های درون ارتجاع" استفاده کرده‌اند. بدون چنین برداشت درست و انقلابی از شرایط مشخص، نه انقلاب اکتوبر امکان تحقق می‌یافت و نه انقلاب چین در میان تضادهای آن دوران، به واقعیت می‌پیوست.

البته روشن است که پیش‌شرط چنین مانوری توسط نیروهای انقلابی، داشتن پراتیک انقلابی و شرکت فعال در مبارزات اجتماعی است. آنچه به بلشویک‌ها و کمونیست‌های چینی امکان استفاده از تضادها و درگیری‌ها را در اردوی ارتجاع می‌داد، وجود نیروی سازمان‌یافته، نفوذ وسیع اجتماعی و داشتن نیروی مسلح و سرآمد همه این‌ها، وجود یک حزب سیاسی منسجم از قبیل حزب کمونیست روسیه و چین بود، امری که فعلاً در مورد جریان‌های سیاسی چپ ایرانی صدق نمی‌کند. ولی نباید فراموش کنیم که یک جریان انقلابی در چنین روندهایی است که با اتخاذ مواضع و عملکرد درست و انقلابی رشد می‌کند و تبدیل به آلترناتیو سیاسی می‌شود. اگر لنین، مائو و...، به مسایل سیاسی و مبارزه طبقاتی در مراحل مختلف مبارزه پاسخ درست و انقلابی نمی‌دادند؛ مثلاً لنین به جای طرح "تزه‌های اپریل"، یعنی برنامه انقلاب سوسیالیستی، به همکاری با دولت کرنسکی، که در انقلاب ضد تزاری قدرت را به دست گرفته بود، تن می‌داد و "دفاع از میهن" را در مقابل قدرت‌های دیگر امپریالیستی در پایان جنگ اول جهانی در پیش می‌گرفت، هیچگاه انقلاب اکتوبر و کسب قدرت سیاسی توسط کمونیست‌های روسیه متحقق نمی‌شد.

در چین نیز چنانچه حزب کمونیست نیروی مسلح و نفوذ توده‌ئی وسیع نداشت هرگز در مقابل طرح‌های امپریالیستی که در به قدرت رساندن دارو دسته مزدور چیانکایچک پا فشاری می‌کردند، نمی‌توانست جمهوری توده‌ئی چین را مستقر سازد. بنا بر این اصل "استفاده از تضاد در میان نیروهای ارتجاعی"، اصلی است انقلابی، منتها نه آنطور که تاکنون در جنبش چپ ما مرسوم بوده است. یعنی افتادن به دنبال این یا آن جناح و قدرت ارتجاعی داخلی یا خارجی!

در سال‌های اخیر نیز، هنگامی که امپریالیست‌ها برای نفوذ در جنبش و کنترل آن، آلترناتیو ساختند و جایزه‌های مختلفی از طرف ارگان‌های امپریالیستی از قبیل بنیاد نوبل، سازمان‌های حقوق بشر و بنیادهایی از این قبیل به افراد معینی برای تبدیل آنها به عوامل بازدارنده انقلاب، دادند، بسیاری خوشحال شدند و برخی برای آنها تبریک فرستادند.

در همه این رخدادها، در تحلیل و موضعگیری چپ سنتی همواره عنصر واقعی، یعنی نیروی توده‌ها غایب بوده است! جریان‌های چپ سنتی که شامل همه احزاب و گروه‌های رسمی می‌شوند، هیچ‌گاه برای خود جز افتادن به دنبال این یا آن طرح ارتجاع، رسالت دیگری قابل نیستند و این بیان این واقعیت است که برنامه سیاسی چپ سنتی ایران هیچ‌گاه بر اساس تحلیل درست از شرایط مشخص با دورنمای انقلابی و تکیه بر منافع طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان جامعه تنظیم نشده است.

حتا در جریان انقلاب و اوایل به قدرت رسیدن استبداد اسلامی که توده‌های وسیعی به سوی جریان‌های سیاسی روی آوردند، به جای سازماندهی انقلابی، از آنها برای طرح‌های سازش‌کارانه و تقویت این جناح در مقابل آن جناح جمهوری اسلامی استفاده شد. برخی جریان‌های سیاسی از این هم فراتر رفتند و از خمینی جنایت‌کار یک "ضد" امپریالیست ساختند و از او به دفاع پرداختند. این سیاست تنها به حزب توده محدود نبود بلکه طیف معینی از جریان‌های مدعی کمونیسم را نیز در بر می‌گرفت. همین جریان‌های امروز نیز از شرکت‌کنندگان فعال و مدافعان هیستریک تریونال هستند. جالب است بدانیم اغلب گروه‌های سیاسی که ظاهراً مخالف سیاست و مشی حزب توده هستند، خود همان سیاست و مشی را در عمل و سر بزنگاه‌های تاریخی دنبال می‌کنند.

چنین وضعیتی ناشی از این دیدگاه نادرست در بخش های سنتی چپ ایران است که در معادلات سیاسی و اجتماعی اساساً برای نیروهای مادی جامعه، یعنی کارگران و زحمت کشان و به این ترتیب برای خود به عنوان بخشی از این نیروها، رسالتی قایل نیستند. به حرف دیگر، این بخش از چپ در برخورد به تناقضات جامعه، تضادهای سیاسی و اجتماعی را در چارچوب مبارزه طبقاتی قرار نمی دهد. به جای آن سیاست سازش طبقاتی را در سر دارد. این را ما در دوران های مختلف حیات جمهوری اسلامی دیده ایم: جنگ میان جمهوری اسلامی با رژیم عراق که در واقع تشدید تضاد میان دو نیروی بورژوائی و ضد مردمی بود و تقویت هر طرف آن، تقویت ارتجاع معنا می داد، بخش های وسیعی از جریانات چپ تحت عنوان "دفاع از میهن" در خدمت تحکیم جمهوری اسلامی قرار گرفتند. در حالی که سیاست درست، استفاده از وضعیتی است که موجب تضعیف جمهوری اسلامی شده بود. این وضعیت مناسب ترین شرایط را برای بسیج نیروهای انقلابی جامعه در مبارزه برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی فراهم ساخته بود. در تاریخ سیاسی جامعه ایران چنین فرصت هائی کم نبودند ولی به دلیل انحراف سیاسی که بر این جنبش حاکم بوده، همواره این فرصت ها به هدر رفته اند. در نتیجه، زمانی که جریانات سیاسی در شرایط انقلابی، منفعل هستند، نه تنها امکان به قدرت رسیدن یک ضد انقلاب را فراهم می کنند بلکه از آن بیش علت وجودی خود را نیز از دست می دهند. ضعف، پراکندگی و حاشیه بودن جریانات سیاسی چپ در دوران کنونی، محصول چنین روندهائی است.

به باور ما، مهمترین علتی که تاکنون از رشد و انسجام و استقلال نیروهای سیاسی چپ جلوگیری کرده است همین سیاست غلط و غیر انقلابی می باشد که نتیجه آن به هرز رفتن نیرو و ضعف و سستی و پراکندگی در میان طیف چپ و انفعال طولانی آنست. چنین وضعیتی ناگزیر خرده کاری و پرداختن به مسایل جنبی و تشدید تضادها و تناقضات میان گروهی را دامن می زند. نازل بودن فرهنگ سیاسی و تداوم سلطه فرمیسیم و فرصت طلبی در جنبش نیز معلول انفعال در طیف چپ انقلابی است.

رژیم جمهوری اسلامی نسبت به این ضعف و ناتوانی اپوزیسیون چپ به خوبی آگاه است و هر بار که با بحرانی روبه رو شده، به راحتی از نیروهائی در اپوزیسیون برای تحمیق توده ها و گذر از بحران سود برده است. از این رو، طی این سال ها، اپوزیسیون به طور کلی و بخش "چپ" آن به طور مشخص، در عین حال که بزرگترین قربانیها را متحمل شده است ولی هیچ گاه تعیین کننده صحنه سیاسی نبوده که هیچ، اساساً نقشی هرچند مختصر در میدان مبارزه علیه رژیم نداشته است. همواره این رژیم اسلامی ویا قدرت های امپریالیستی بوده اند که برای جریانات اپوزیسیون "تاکتیک" ساخته اند و بخش های معینی را به دنبال خود کشانده اند.

جریانات اندکی که از این تجزیه ها و پیچ و خم ها سالم باقی مانده اند نیز چندان به رسالت سیاسی و تاریخی خود آگاه نیستند، زیرا در عین مخالفت با فرمیسیم و فرصت طلبی، خود در انفعال کامل به سر می برند و به این ترتیب صحنه را برای فرمیسیت ها خالی کرده اند. در میان نیروهای مدعی انقلاب، از معتقدان به قیام گرفته تا پیروان مبارزه مسلحانه، انفعال چنان عمومیت یافته است که کسی از خود نمی پرسد چگونه ممکن است جریانی سه دهه دست به هیچ عمل و سازماندهی انقلابی نزنند و سال ها از صحنه واقعی مبارزه جدا باشد ولی کماکان انقلابی باقی بماند؟ یک جریان انقلابی تنها در شعار نیست که انقلابی است بلکه در وهله اول، در پراتیک انقلابی است که مفهوم می یابد. [تکیه از پورتال] اصولاً تئوری انقلابی بدون عمل انقلابی بی معناست. پرسیدنی است که آیا سیاست حاکم بر چپ انقلابی چیزی جز همان "تئوری بقاء" نیست که در دوران رژیم سلطنتی نیرو و توان زحمت کشان را به هرز برده بود؟

مقوله زندانیان سیاسی سابق و مضمون سیاسی کمیته های "یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰"

در پیش گفتیم که رخداد تریبونال موجب گسست های جدی و برگشت ناپذیر در اپوزیسیون چپ ایران شده است. در این میان شرکت فعال تعدادی از زندانیان سیاسی سابق در تریبونال، بحث در مورد مقوله "زندانی سیاسی" را باز کرده است. پدیده زندانیان سیاسی در عین حال که نقطه ضعف تاریخی رژیم محسوب می شود، به معنایی پاشنه آشیل اپوزیسیون نیز هست. وجود گرایشات راست و رفرمیست در میان زندانیان سیاسی سابق زمینه مناسبی برای سوء استفاده برخی افراد از عنوان زندانی سیاسی شده است. ضد کمونیست هائی چون ایرج مصداقی در میان زندانیان سیاسی کم نیستند. کسانی که تحت عنوان زندانی سیاسی سابق خود را در خدمت تریبونال قرار داده اند و هنوز هم علی رغم روشن شدن ماهیت گردانندگان تریبونال، از آن به دفاع می پردازند، چه سنخیتی با مبارزان زندانی که به خاطر ایده های انقلابی خود شکنجه و اعدام شدند، دارند؟

البته در شناساندن افرادی از قبیل مصداقی، برخی جریانات چپ، به ویژه کسانی که در برگزاری "یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰" از این افراد دعوت کردند تا برای آنها سخنرانی نمایند و خود در جلسات جریانات رفرمیست و لیبرال به عنوان سخنران در کنار پیام اخوان شرکت کردند، سهم مهمی دارند که باید امروز در این مورد به خود برخورد کنند (نمونه شرکت آنها در "یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰" در مونترپال که توسط جریانات و افراد سبز، اصلاح طلب، توده ئی و...، در سال ۲۰۰۹ برگزار شده بود و همکاری با جریانات سبز، حقوق بشری و دعوت از نمایندگان سوسیال دموکراتها و ...).

در پیش گرفتن سیاست "درهای باز"، در برگزاری و گردهمایی های مربوط به زندانیان سیاسی و یادمان های کشتار دهه ۶۰، زمینه مناسبی برای نفوذ جریانات راست و اصلاح طلب ایجاد کرده است.

چشم بستن بر ماهیت راست کمیته هائی از قبیل "کمیته یادمان کشتار دهه ۶۰" در مونترپال و همکاری با این افراد که علی رغم افشای ماهیت راست آنها هنوز هم در میان جریانات چپ پذیرفته می شوند، از ضعف های اساسی است که یکی از زمینه های نفوذ جریانات راست در جنبش چپ است^(۵).

"کمیته یادمان کشتار دهه ۶۰" در مونترپال که عضو جریانی به نام "اتحاد چپ ایرانیان در خارج" است، در تاریخ ۷ سپتمبر ۲۰۱۲ آخرین جلسه "یادمان کشتار دهه ۶۰" را رسماً به اتفاق "تریبونال کارزار بین المللی" و "اتحاد چپ ایرانیان در خارج از کشور، واحد مونترپال" برگزار کرد که در آن همه گردانندگان اصلی "ایران تریبونال" و بورژواهای اصلاح طلب و دلالتان سرمایه این شهر شرکت داشتند و تریبون کاملاً در اختیار آنها قرار داشت^(۶). به ابتداء کشیدن مسأله زندانیان سیاسی و بی رنگ کردن جنایت جمهوری اسلامی و تبدیل آن به بحث های فرهنگی، روان پزشکی و "ادبیات در زندان" از اهداف این جماعت است.

برخی از افراد همین کمیته یادمان کشتار زندانیان سیاسی در مونترپال پس از مدت ها سوء استفاده از عنوان "کشتار زندانیان سیاسی ... " اخیراً از این کمیته و گویا از "اتحاد چپ ایرانیان" در خارج از کشور نیز انشعاب کرده و اینک تحت عنوان "اتحاد چپ سوسیالیستی ایرانیان" بدون کمترین توضیحی در مورد چرائی انشعاب، همان سیاست راست را ادامه می دهند. گوینده تلویزیون "چشم انداز" "اتحاد چپ ایرانیان خارج از کشور" اینک اجراء کننده "برنامه دریچه" "اتحاد چپ سوسیالیستی ایرانیان" شده است؟! بی پرسنپی برای این افراد حد و مرز ندارد.^(۷)

البته باید بر این واقعیت تأکید کنیم که آغاز "جنبش" سبز اصلاح طلبان دولتی در سال ۸۸ و فراگیر شدنش در خارج از کشور، جو بغایت راست و لیبرال را گسترش داد. برخی جریانات بینابینی در طیف چپ از این فرصت برای خنثا کردن رادیکالیسم و جا انداختن تزه های رفرمیستی حد اکثر استفاده را کردند. در این میان، کمیته های محلی "یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰" حلقه ضعیف جنبش چپ^(۸)، مورد یورش آشکار توده ئی ها، اصلاح طلبان دولتی، بورژوا- لیبرال های خارج نشین، سوسیال دموکراتها و ...، که پیش از این امکان خود نمائی نداشتند، قرار گرفت.

دقیقاً همین روابط و کردارها، مرز میان انقلاب و رفرمیسم یا دقیقتر، مرز میان انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش کرد و راه را برای نفوذ جریان‌ات راست، توده‌ئی و اصلاح طلب در جنبش چپ هموار نمود. "تریونال لندن" در واقع نتیجه چنین روندی است.

مسئله کمک گرفتن از قدرت های امپریالیستی

در پایان، چند نکته در مورد مسئله "کمک گرفتن از امپریالیست ها" اشاره کنیم^(۱). برخی بر این باورند که "گرفتن کمک از نیروهای ضد انقلاب، در صورتی که هیچ گونه محدودیتی در پیشبرد مبارزه نیروهای انقلابی ایجاد نکند و باعث عدول آنها از اهداف و مطالبات انقلابیشان نشود"، جایز است. چنین برخوردی نهایت ساده اندیشی است، زیرا زمانی که سخن از گرفتن "کمک" می شود، این "کمک" دو طرف دارد، دهنده و گیرنده! هیچ کمک دهنده ای بدون قید و شرط اقدام به دادن کمک نمی کند. حتی اگر توافقهائی مشخص میان کمک دهنده و کمک گیرنده انجام نشده باشد، کمک گیرنده به طور ضمنی خود را موظف به رعایت برخی مسایل می داند. در غیر این صورت از کمک محروم خواهد شد. به هر رو، امپریالیست ها بدون شناخت و تأیید این یا آن جریان، اقدام به دادن کمک نمی کنند. تجربه های تاریخی نشان می دهند که نفس اخذ کمک، گیرنده را وادار به رعایت مسایلی به سود کمک دهنده می کند. منباب نمونه، زمانی که جریان‌ات سیاسی از "کمک" های رژیم ارتجاعی صدام حسین در عراق استفاده می کردند، نه تنها در مقابل ترور و خفقان حاکم بر این کشور، دم نمی زدند بلکه برخی چون مجاهدین خلق، به طور کامل در خدمت برنامه های ضد مردمی این رژیم قرار داشتند. هیچ کدام از جریان‌ات کرد ایرانی علیه سرکوب خلق کرد توسط رژیم ارتجاعی عراق کمترین موضعی نگرفتند و...

از این ها گذشته کدام دولت و ارگان امپریالیستی به دشمن طبقاتی خود کمک می کند تا با استفاده از این کمک ها تیشه به ریشه آن بزند؟ بنا بر این باید به این توهم پایان داد که گویا با اخذ کمک از کشورهای امپریالیستی، می توان به مبارزه ادامه داد و اهداف و مطالبات انقلابی را حفظ نمود!

واقعیت این است که اغلب جریان‌ات سیاسی برای راه اندازی رادیو، تلویزیون، انتشار نشریه و کتاب و... از منابع مالی کشورهای امپریالیستی استفاده می کنند. کافی است منابع مالی این گونه فعالیت ها به طور علنی انتشار یابد تا عمق وابستگی مالی بخش های "فعال" اپوزیسیون به امکانات سرمایه داری را دریابیم. ظاهراً این واقعیت توسط اکثریت قریب به اتفاق نیروها و جریان‌ات "چپ" پذیرفته شده و تاکنون در این رابطه حرف چندانی زده نشده، مگر در موارد نادری که روابط میان این یا آن جریان به تیرگی گرائیده و هرکدام برای "افشای" دیگری کوشیده تا از این واقعیت استفاده کند!

طبعاً چنین شرایطی باعث شده تا بخش عظیمی از نیروهای "چپ" اپوزیسیون به طور عینی و ضمنی به ساختارهای امپریالیستی وابسته شوند و این یکی از عوامل اصلی به انفعال کشاندن جنبش خارج از کشور، به طور کلی است. زیرا، در این راستا همواره رعایت مرزهای معینی برای از دست ندادن امکانات مالی و رسانه ای امپریالیستی ضرورتی اجتناب ناپذیر است. این روند در واقع به فاسد شدن بخش وسیعی از سازمان های مدعی چپ و کمونیسم انجامیده است. برای نمونه ما کمتر یک سازمان و جریان ایرانی چپ و مدعی سوسیالیسم و کمونیسم را می توانیم بیابیم که در شعارهای خود، دم از انترناسیونالیسم پرولتری و انقلاب اجتماعی نزنند ولی در عمل و در روند فعالیت های روزانه خود کمترین گامی در این راه بردارد. شرکت در مبارزه طبقاتی و جنبش های اجتماعی در کشورهای محل اقامت جریان‌های مدعی کمونیسم، پراتیکی بیگانه است و تنها برای آن می توان نمونه هائی- آنها نه چندان قابل توجه- در میان افراد مستقل یافت.

به جرأت می توان گفت که کارنامه فعالیت های انترناسیونالیستی اکثریت قریب به اتفاق جریانات ایرانی مدعی کمونیسم نزدیک به صفر است و جز در مواردی که برای این یا آن کمک و ابراز همبستگی در دفاع از رخدادهای ویژه، رابطه فعالی میان جنبش چپ با مسایل بین المللی در حیطه مبارزه طبقاتی وجود ندارد. البته علت اصلی و اساسی چنین گرایشی در جریانات "چپ" را باید کماکان در ماهیت طبقاتی و خصالت های فرمیستی و اپورتونیستی این جریانات جست و جو کرد.

۱) افرادی که این دادگاه را اداره می کنند، عبارتند از پیام اخوان از گردانندگان مرکز «اسناد حقوق بشر ایران» که بخش اصلی بودجه آن توسط دولت های امریکا و کانادا و نیز نهادهای وابسته به طبقه حاکم امریکا تأمین می شود. در مورد پیام اخوان همین بس که بدانیم او **دادستان پیمان نظامی ناتو در دادگاه محاکمه میلو سویچ بود**. [تأکید از پورتال] جان کوپر و سر جفری نایس حقوق دانان محافظه کار دست راستی هستند که به حزب محافظه کار انگلیس تعلق دارند.

۲) نقل از گزارش فرهاد حسینی در گویا نیوز- دوشنبه ۸ عقرب ۱۳۹۱- تکیه ها از ج- ک)

۳) قتل عام زندانیان سیاسی سالهاست که از جانب نیروهای چپ اپوزیسیون هر ساله تحت عنوان یادمان کشتار زندانیان سیاسی افشاء می شود و مسأله جدیدی نیست.

۴) انترناسیونال کمونیستی یا انترناسیونال ۳، پس از پیروزی انقلاب اکتوبر (۱۹۱۷) روسیه، در سال ۱۹۱۹ برای ادامه انقلاب جهانی ایجاد گردید. کمینترن از همان ابتداء زیر نفوذ حزب کمونیست شوروی قرار داشت ولی در سال های ۳۰ قرن گذشته که سیاست این حزب به تدریج به انحراف کشیده شد، کمینترن نیز در خدمت این سیاست قرار گرفت. کمینترن سرانجام، در سال ۱۹۴۳، یعنی در بحبوحه جنگ دوم جهانی منحل گردید، در حالی که در چنین شرایطی نیاز به انترناسیونال کمونیستی برای هدایت مبارزه طبقاتی، بیش از هر زمان دیگر بود!

۵) در مورد وضعیت "کمیته یادمان کشتار زندانیان سیاسی در مونتریال" می توانید به مقالات پروانه و جابر تحت عنوان های: "چرا در مونتریال ۲ یادمان کشتار زندانیان سیاسی برگزار می شود؟"؛ "یادمان کشتار زندانیان سیاسی یا لوٹ کردن مبارزه سیاسی علیه رژیم اسلامی؟" و "کمیته یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰ در مونتریال را بشناسیم" رجوع کنید. همه این مقالات در سایت ما: www.djaber-ka-parvaneh-gh.com در بخش "مقالات" در دسترس عموم قرار دارند.

۶) نشریه "هفته" چاپ مونتریال در گزارشی که از این جلسه داده است، می نویسد: "جمعه ۷ سپتمبر ۲۰۱۲ سالون de Seve دانشگاه کنکور دیا در مرکز شهر مونتریال میزبان برنامه ای بود که به یاد کشته شدگان دهه ۱۳۶۰ برپا شد و "یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه شصت در ایران" عنوان داشت. "کمیته یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰ در ایران / مونتریال"، "اتحاد چپ ایرانیان در خارج از کشور واحد مونتریال" و "تریبونال کارزار بین المللی" برگزارکنندگان بودند.

یادمان قربانیان اعدام های دهه شصت امسال پذیرای چندین سخنران متخصص بود. پرفسور دانیل تورپ مدیر مطالعات آکادمی حقوق بین الملل در لاهه، دکتر پیام اخوان، استاد حقوق بین الملل از دانشگاه مک گیل مونتریال، دکتر امیر خدیر نماینده حزب همبستگی کبک در مجلس ملی کبک و دکتر عزت مصلی نژاد کارشناس مرکز کانادائی پشتیبانی از قربانیان شکنجه از سخنرانان برنامه بودند. (نشریه هفته، چاپ مونتریال، شماره ۲۷، ۱۲۶ سپتمبر ۲۰۱۲)

۷) "اتحاد چپ ایرانیان" و زاده آن "اتحاد چپ سوسیالیستی ایرانیان"، هردو ادامه "اتحاد چپ کارگری" هستند که چند سال پیش ایجاد شد و در انفعال کامل حیات آن به پایان رسید. پس از به راه افتادن جریان سبز در ایران و خارج از

کشور، همان جریان‌ات تشکیل دهنده "اتحاد چپ کارگری" این بار با کنار گذاشتن صفت کارگری، "اتحاد چپ ایرانیان در خارج از کشور" را سرهم بندی کردند. "اتحاد" هائی از این قبیل در واقع چیزی جز جمع جبری جریان‌ات سنتی منفعل نیست که می‌کوشند با توصل به عنوان‌های عوام‌فریبانه، برای خود جانی در جنبش باز کنند. این اتحاد‌ها خلاف عنوان خود، در واقع حیات خلوت این یا آن سازمان هستند و هیچ ربطی به یک جنبش همگانی و واقعی ندارند. از این رو هنگامی که در سازمان ایجاد کننده این اتحاد‌ها مشکلی ایجاد شود، این مشکل بلافاصله سرنوشت آنها را رقم می‌زند. منباب نمونه همین "اتحاد چپ ایرانیان در خارج" را مشاهده کنید که چگونه همزمان با تقسیم شدن سازمان راه کارگر به "هیأت اجراییه" و "کمیته مرکزی"، این اتحاد نیز به دو جریان تقسیم گردید. "اتحاد چپ سوسیالیستی ایرانیان" در واقع محصول چنین روندی است. بنا بر این خلاف عنوان "اتحاد"، این شکل‌ها مستقل نیستند و وابستگی ارگانیک به این یا آن سازمان سنتی دارند.

۸) می‌گوئیم حلقه ضعیف، زیرا برگزاری "یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰"، که در ابتداء به عنوان زمینه‌ای برای مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی مورد توجه بود، به تدریج جنبه مبارزاتی خود را از دست داد و تبدیل به بحث‌های سالونی و پرداختن به مسایل حقوقی، روانکاوانه، ادبی و... گردید. این وضعیت به نوعی به انفعال و غیر سیاسی شدن مقوله زندانی سیاسی انجامید.

۹) یکی از جریان‌ات شرکت کننده در تریبونال، حزب حکمتیست است که یکی از رهبران آن، آذر ماجدی، بسیار روشن و بدون اما و اگر نظر حزب خود را در مورد گرفتن کمک از امپریالیست‌ها توجیه می‌کند: «در قرن بیست و یک، در دنیای پس از یازده سپتمبر، در دنیایی که جنگ تروریست‌ها آن را به خاک و خون می‌کشد، در دنیایی که دو قطبی تروریسم دولتی و اسلامی در مقابل هم صف آرایی کرده اند، چگونه می‌توان یک دادگاه مردمی از نوع دادگاه راسل سازمان داد؟» او در ادامه مانند یک غیبگو پس بینی می‌کند که: "دنیا تغییر کرده است و راسل‌ها و ژان پل ساتر‌ها نیز اگر زنده بودند به احتمال زیاد مواضع دیگری اتخاذ می‌کردند." معنای پس بینی خانم ماجدی این است: اگر سارتر و راسل زنده بودند به جای محکوم کردن جنایت امریکا در ویتنام به دفاع از کشتار مردم این سرزمین به دست سربازان امریکائی می‌پرداختند و مانند منصور حکمت، به آتش کشیدن افغانستان توسط امپریالیسم امریکا را حق طبیعی این دولت برای مقابله با تروریسم اسلامی می‌دانستند؟! می‌بینید که مدعیان کمونیسم یا آنطور که خود می‌گویند، "حکمتیست"‌ها چگونه تبدیل به آتش بیار جنگ‌های امپریالیستی می‌شوند؟